

از دانشمند محترم  
آقای جعفری تبریزی

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی (اگر خدا  
را دوست میدارید از من پیروی کنید) عرفان مثبتی را  
که علی (ع) تعلیم فرموده است  
پروردگارا، ای آنکه نزدیکتر از هر  
مساووسی بدوستان خود؛ و حاضر ترین نزدیکانی  
برای کفایت کسانی که تو کل بر تو دادند، آنها  
را در پنهانی هامی بینی و در قلوب آنها اذحال  
شان آگاه هستی، و اندازه بینائی آنها را میدانی  
رازهای آنها در نزد تو بر پرده است، و دلهای آنان  
بسوی تو در اشتیاق است، اگر تنهایی آنها را  
بوخشت بیندازد با یاد تو مأنوس اند، اگر ناگواری  
برای آنها و آوردتو پناه می برند، زیرا میدانند  
که زمام تمامی کارها در دست تو و حرکت آن کارها  
از قوانین ازلت است

علی بن ابی طالب (ع)

# علی و عرفان مثبت

هر کس که در اصول و فروع اسلام ، خواه باعینک قرآن و خواه باعینک اخبار صحیحه ، بیطرفانه مطالعه نموده است ، تصدیق میکند که دین مقدس اسلام هر گونه طریق معرفت و تکامل را برای فرد انسانی نشان داده و بلکه اصل غرض از جهان هستی را معرفت قرار داده است ، اگر کسی ادعا کند که دین اسلام کوچکتريمن نقصی در راه تکامل انسانی دارد ، یا از اسلام بیخبر است و یا غرض ورزی میکند ، این ادعانه در این قرن و در مکان معینی ، بلکه از صدر اول اسلام تا کنون با صدای بلندی از پیشوایان اسلام بگوش جهانیان خوانده شده است که اسلام هیچ گونه نقصی در حقیقت خود ندارد ، کدامین حقیقت جاودانی است که افراد بشری در افکار ضعیف و یا قوی خود پرورانیده باشند و در دین مقدس اسلام اشاره ای بآن نشده باشد ،

در فلسفه ، علم ، اخلاق ؛ اجتماع ؛ اقتصاد ؛ و معاد آنچه که گفتنی بوده و با واقع مطابقت داشته است بنحوی ولو بعنوان کلی بیان شده است ، اگر خداشناسی است اسلام در درجه اعلا راههای عقلی و قلبی آنرا نشان داده است ؛ از فلسفه آنمقدار را که عقل قدرت رسیدگی بآن دارد متذکر شده است ، بهترین فورمولهای اخلاقی را با عبارات مختصر و زیبا و در صورت کلمات قصار در دسترس جهان بشری گذاشته

است، درهای علم را بروی همگان باز نموده کنجکامی از ظواهر و حقائق طبیعت را از لوازم ایمان شمرده است، اصول جاویدانی اجتماع را بطوری بیان کرده است که نه پیش از اسلام و نه پس از اسلام بآن درجه دقت و کمال بفکر کسی خطور نکرده و آیندگان هر چه بگویند بالاتر از آن نخواهند گفت اصول اولیه اقتصاد را طوری تشریح و تألیف نموده است که هیچ‌یک از مکتب‌های اقتصادی بدقت آن نبوده با اینکه اگر مکتبی یکی از اطراف اجتماع را وصله کرده از طرف دیگر چند برا بر پاره گشته است، روز بازپسین را طوری تحلیل نموده است که انسان متوجه در عین اینکه در جهان زندگی است معاد خود راه جسم می بیند . . . . .

احتیاجی نیست باینکه چند صفحه را برای استشهاد از شرقی و غربی پر کنیم و ثابت کنیم که هر گونه معرفت حقیقی درباره انسان و جهان که از افکار بزرگ تراوش کرده است، ریشه اصلی آن را در اسلام باید جستجو کرد. اما حقائق عالیۀ جاویدانی که پیش از ظهور اسلام توسط کتب سماوی و باعقول سلیمۀ بشری بدست آمده است دین مقدس اسلام آنها را امضاء فرموده است و ما پس از اسلام هر گونه حقیقتی که راجع بخدا شناسی و با طبیعت شناسی و انسان شناسی چه در نظم و چه در نثر گفته شده است سر چشمه آنرا از اسلام میتوان دانست، شما فعلا سعدی را که میشنوید دلباخته مطالب عالیۀ اومیگردید، در صورتیکه اگر غزلیات و داستان های سبک او را استثناء کنید خواهید دید آن معانی عالیۀ انسانی والهی را یا مستقیماً از قرآن و اخبار اسلامی

برداشته و یا از شعراء و حکمای پیشین که آنها از اسلام استفاده نموده اند مانند متنبی و سیدرضی شریف و مهیار دیلمی . . . . و غیر اینها مثلاً بهترین اشعاری که در استقلال روحی خواه از حیث فردی و خواه اجتماعی گفته شده است شعر طغرائی است که در لامیه العجم معروف گفته است :

وانما رجل الدنيا وواحدها من لا يقول في الدنيا على رجل  
(یگانه مرد دنیا کسی است که در دنیا بهیچ کس پناه نبرد)

### یسا

غلام همت آنم بزیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
شما بدانید که مضمون این بیت صدها مرتبه در آیات و روایات در آنجاها که دستور داده میشود تنها پناهگاه خود را خداوند متعال قرار بدهید بیان شده است چند مثال دیگر نیز در این موضوع در مبحث آینده متذکر خواهیم شد لفظ نقص از گذشتگان ما بوده است که مطالب عالیه ای را که چه در نظم و چه در نثر می گفتند اشاره نمی کردند که این معنی مضمون فلان آیه قرآن یا فلان روایت است ، و از آن طرف زبان معمولی ایران هم مثلاً فارسی بوده است و غیر از صورت الفاظ قرآن و روایاتی که بعنوان وعظ برای تبرک در منا بر میخواندند اطلاع دیگری از مضامین آیات و روایات نداشته اند و بدین جهت هر چه که شعر او حکماء در الفاظ فارسی می گفتند افکار معمولی گمان میکردند این مضامین مبتکرات آنها بوده است ، لذا شعر شعرا در گوش اجتماع آشنا تر از آیات و روایات بوده است ، در صورتیکه اگر آنها اشاره بمأخذ آن معانی عالیه میکردند نه تنها از شأن آنها کاسته نمیگشت ، بلکه گفته های

آنان مورد امضاء الهی قرار می‌گرفت این اشتباه دو صدمه بر اجتماعات اسلامی وارد آورده است ، یکی اینکه مردم از هضم این آیات و روایات دور کرده و گمان کرده‌اند که حقایق عالیه شعراء و حکماء از آسمان وحی تنها بگوش آنها خوانده شده است ، دوم اینکه بجهت جدا بیت آن مضامین عالیه مطالب خیالی و پا در هوا نیز همراه آن مضامین در اجتماع نفوذ کرده است .

این خود علامت بزرگی روح‌وارتباط با مقام شامخ عرفان مثبت است که انسان موقع انتقال بیک معنی در صورتیکه همان معنی در کلمات قرآن و یا روایات موجود است قرآن و روایات را ریشه‌اصلی آن معنی قرار دهد .

و بهر حال مقصود از این چند جمله این بود که هر حقیقتی که در راه تکامل انسانی ضروری بوده است دین اسلام از بیان آن در لباس‌های مختلفی فرو گذاری نکرده است . *ان و طاعات فریضی*

بلی خدمتی که شعرا و حکمای مادر این راه انجام داده اند اینست که آن حقیقت را با لباس اصطلاحات خوش آیند و فنی و یا بقالب شعری در آورده‌اند که در افکار معمولی احساسات را با سرعت تحریک می‌کند .



عرفان مثبت که عنوان این مبحث ما است مکتبی است که ریاست مطلقه آن را پس از وجود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولاد طاهرینش دارا می‌باشند .

ما که این مبحث را بعنوان عرفان مثبت اصطلاح کردیم برای

اینست که آن تمام مباری و علل معرفت بخدا و شناسائی اوصاف عالیه روح ، و روش مطابق آنها و همچنین راه شناسائی سائر حقائق و رویدادهای جهان هستی را بقدر امکان نفوس بشری تجویز بلکه ضروری شناخته است .

در این عرفان حقیقی جنبه مثبت روح منظور است یعنی حقایقی که بر اهنمائی عقل و اشراقات قلبی بر روح راه مییابد مورد ترتیب اثر است ، هر حقیقت و یا پدیده‌ای که از این جنبه مثبت روح بیرون است در عرفان مثبت خیال و توهم و تجسیم نامیده میشود ، عرفان مثبت عظمت خدائی را با طبیعت پادر هوا هم سنخ نمیداند ، اوصاف عالیه و کمالاتی را ضروری نفوس میداند که از راه رهبران توحید تبلیغ شده است ، عرفان مثبت دستورات انبیاء را راه منحصر بقرب حقیقی با خدا معرفی میکند ، عرفان مثبت همه افراد بشری را قابل رسیدن باوج کمالات روحی و مقامات معنوی میداند ؛ در هنگام توجه بمبدء اعلی تجسیم قلبی هر گونه واسطه را شرك میداند اگر چه آن واسطه مجسم شده وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده باشد .

مجسمه اولین و آخرین عرفان مثبت آن علی بن ابیطالب (ع) است که با دست مبارک خود کار زراعتی نموده و درخت کاشته و بیل زده و تخم پاشیده ، شب‌های تاریک پس از محاسبه نفس خود متوجه پیشگاه خدای یگانه گشته و از شوق قرب و بیم و هراس دوری از پیشگاه رحمتش از خود بیخود میگشته است بغیر از این راه که از اول مبحث تا حال بیان شد عرفان مثبتی که پیشوایان ما و راء الطبیعه گفته اند

نموده ، و برای خماری روح بسبب خیالات و عمر گذراندن خوبست .  
زندگانی علی علیه السلام آن عرفان مجسم ، حقیقت عرفان را بما بطور  
روشن بیان فرموده است .

در عرفان مثبت علی علیه السلام خودستائی بعنوان خداستائی عین شریک  
است ، مگر نه اینست که همگان از رابطه الهی حقیقی بهره ور میباشند .  
يك داستان کوچکی در اینجا بنظر میرسد که نقل آن را لازم میدانیم  
امیر المؤمنین علیه السلام پنج وسق خرما از باغ های بغیغه بیک نفر فرستاد در  
هنگام ارسال خرما کسی نزد آن بزرگوار نشسته بود گفت یا علی  
فلانی از تو سؤال نکرده بود چرا این خرما را میفرستی امیر المؤمنین  
علیه السلام فرمود : خداوند امثال ترا در مؤمنین زیاد نکند من میدهم تو بخل  
میورزی اگر این خرماها را پس از سؤال بآن شخص میفرستادم در  
مقابل قیمتی مبادله میکردم زیرا بعد از سؤال مجبور بود آبروی خود  
را در معرض مبادله بگذارد آن روئی که باید تنها بخاک آلوده شود  
در مقابل پرستش خدای من و او ؛ حال در ارزش جهانی این جمله اخیر خودتان  
تفکر کنید .

این همان عرفان حقیقی است که طعم حقیقی تکلیف را برای  
اولاد آدم در مقابل فرد و اجتماع می چشاند .

این همان عرفان حقیقی است که اگر روزی اولاد آدم بخود بیاید  
و تفکری در اصلاح رابطه میان افراد و اجتماعات و حکومت ها از تمامی  
جهات انسانی بنماید مجبور است سر مشق و اساسنامه عملی خود  
قرار دهد .

این همان عرفان حقیقی است که مشعل داران ما فوق الطبیعه تمامی افراد انسان را بطرف آن سوق داده اند ، این عرفان دروس اسلام مقدس است که قرآن مجید هر صبح و شام بگوش های سنگین افراد آدم با آواز بلند میخواند : قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی (بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید)

عرفان مثبت مردم را اعضای یکدیگر میداند ، و میگوید : هر يك از این اعضا برای استراحت و آرامش اعضای دیگر باید حدّ اكثر كوشش را انجام دهد ، اگر میتوانید از دردمندی شبانه بکاهید و احتیاج او را بر آورید ، و این تکلیف را صبحگاه انجام دهید عارف نیستید .

عرفان مثبت انتظام امور زندگی را در درجه اول قرار میدهد و میفرماید : من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى ؛ (هر کس در این دنیا کور است در آخرت نیز نابینا است) و نیز میفرماید من لامعاش له لامعاده (کسیکه زندگی مرتب ندارد معاد هم ندارد) و میفرماید : الله الله في اصلاح ذات البین و نظم امر کم (ای فرزندان من بترسید از خدا و زندگانی خود را منظم کنید)

عرفان مثبت عقل و تفکر در جهان را از اصول ضروری میدانند : ان في اختلاف الليل و النهار لآيات لاولی الالباب ؛ الذین ینذرون الله قیاما و قعوداً و علی جنوبهم و ینفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (در سیر شب و روز نشانه های حکمتی است برای صاحبان عقول ، آنها کسانی هستند که خدا



را در حال ایستادن و نشستن و موقعی که بر پهلو می‌خوابند یاد آوری میکنند ، و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر دائمی دارند (پس از آنکه بنظام خلقت پی می‌برند) می‌گویند : ای پروردگارا ما این آسمانها و زمین هارا بی‌هوده نیافریده ای پروردگارا ما را از عذاب آتش (که نتیجه نادانی است) حفظ فرما

پس عرفان مثبت حالتی نیست که تنها در مواقع کوشش های آنی برای تخلیه انجام میگیرد و بقیه لحظات عمر اسیر دامهای هوی و هوس نفسانی بوده ، نه برای ضعیفی ارزش زندگی قائل و نه از نظام زندگی که راهی برای تقرب حقیقی است خبری دارد خود را از جمیع حقوق و تکالیف مستثنی میداند نه عرفان مثبت باین شکل نیست انسان در عرفان مثبت همیشه و در همه جا موجود منظوری است که بزرگترین هدف دستگاه هستی را در بر دارد آلودگیهای مادی و ظاهری برای اوست راه تقرب الی الله نیست دستگاه موجودات در مقابل عظمت روح به پیشیزی نمی‌ارزد در عین حال تنظیم دستگاه زندگی کالبدی خود را بهترین راه برای تصفیه باطن و به فعلیت رساندن عظمت روحی میداند .

بنابر این در حقیقت عرفان مثبت بطور اصل مسلم نظر بجهان کون و فساد و استفادہ حداکثر از حقائق و پدیده های آن در طریق تکامل انسان ضروری منظور شده است

راه پیمائی محبت در عرفان مثبت عباداتی است که برای تصفیه روح از علائق مادیات از خود خدای و محبوب تبلیغ شده است ، زیرا

محبت در عرفان مثبت بطور مستقیم متوجه خدای یگانه است و سائر علاقه‌ها نیز اگر بعنوان پیروی از فرمان خدا است در حقیقت محبت بخدا است، شما اگر کسی را دوست داشته باشید در اوقات عروض ناگواری باو تسلیت می‌دهید و تا بتوانید خاری که در اعضاء او خلیده است در آورید اگر بیمار است عیادت نموده تسکین قلب بدهید و این در حقیقت ناشی از محبت بخدا است، زیرا در روز واپسین خداوند می‌پرسد من مریض شدم چرا بعیادت من نیامدی؟ عرض میکند خدایا تو چگونه بیمار میشوی؟ جو اب می‌دهد که بنده‌ای از بندگانم مریض شد بعیادت او نرفتی، و از این قبیل حقائق از انبیا و خاندان عصمت باندازه‌ای است که نمیتوان بشمار آورد.

همگی میدانیم که خدا احتیاج بقرض ندارد، امامیفرماید: من ذالذی یقرض الله قرضا حسنا (کیست که بخداوند قرض حسنه‌ای بدهد).

پس اینگونه علائق و ارتباطات اجتماعی مشروع عین محبت بخدا است، پس از اصول مسلمة عرفان مثبت است.

محبتی که عرفای حقیقی نسبت بخدای خود تحصیل می‌کنند گمان نکنید از محبت‌های نفسانی بوده باشد این محبت روحانی است، و برای توضیح بیشتر در باره محبت روحانی مقدمه مختصری را امتد کر می‌شویم:

### عرفان و محبت روحانی

کلمه لطیفه عرفان هم بسر نوشت آن کلمات دچار شده است که

از قدیم تر بن ازمینه تاریخ علم و فلسفه برای پیدا کردن معنای حقیقی خود بهر سو میدود و گاهی هم خسته شده درجا میزند ، بلی از آن بت های عیاری است که هر لحظه بشکلی می آید و هر دم بلباس دیگری ، و این همان درد بیدرمان بود که عدالت و اخلاق و تکلیف را هم بناله در آورده بود . و بهر حال کامه عرفان مصدر دیگری از معرفت است معرفت یعنی شناسائی پس عارف یعنی کسیکه دارای شناسائی است .

و در علوم ادبی فرقی که میان عارف و عالم میگذارند دو چیز است : یکی - معرفت شناسائی مسبوق بجهل است ، ولی علم ممکن است سابقه نادانی نداشته باشد ، از این جهت است که بخداوند جل شانه عارف نمیتوان گفت ، دوم - اغلب موارد استعمال معرفت در جزئیات بوده ، ولی علم هم در جزئیات و هم در کلیات استعمال میشود . . .

ولی در اصطلاح فلاسفه و حکمای متأخرین (از ابن سینا باینطرف) معنای خاصی دارد که آن معنی با بیانات مختلفی گفته میشود ، نقل همه آن دعانی و بیانات از عهده این مختصر بیرون است ، و معنای عمومی که شاید جامع مشترک تمامی آن بیانات بوده باشد بقرار ذیل است :

**عارف** - کسی است که خود را از تمامی علائق منقطع نموده و بمقام شامخ ربوبی (با سیر سفر های معین که در کتب معمولی ثبت شده است ) تقرب پیدا نموده و تدریجاً این تقرب بمقام فناء فی الله که یا با اصطلاح بمقام این هما نی (هو هو بعینه) میرسد ؛ این معنی چنانکه در آینده مطالعه خواهید فرمود با بیانات مختلفی چه در نظم و چه در

نثر مورد اتفاق اهل فن عرفان است ، حالا آیا مقدمات این معنی از محبت شروع میگردد ؟ و یا از ناپایداری سائر موجودات سرچشمه میگیرد؟ و یا از تجسمات روح و یاو هم است در مباحث «عرفان منقی» بطور مشروح باید مورد بحث قرار گیرد .

عرفان بیک معنی اصلا منکری نباید داشته باشد ، زیرا کدامین شخص متوجهی است که از معرفت و شناسائی دوری گزینده و انکارش کند ، ولی باید این معنی را خیلی با دقت ملاحظه کرد که مقدمه خیال و پندارهای نابجا نگردد ، و آن معرفت و عرفان حقیقی که تنها مقدمه ایصال انسان بآخرین تکامل ممکن است عرفان مثبت نامیده میشود ، خود خداوند جل شانه معنای عرفان را با افراد انسانی چنین تعلیم میکند :

### قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بمردم بگو: اگر خدا را دوست میدارید در رسیدن بتکامل از من پیروی کنید .

دو قسم محبت در وجود انسانی تشخیص داده میشود :

- ۱- محبت نفسانی که منشأ آن خوش آیند بودن او صاف محبوب است در نظر کسیکه اوصاف مفروضه ملائم نفس او است .
- ۲- محبت روحانی که علت آن وجود کمال است در محبوب که آن کمال مفروض ملائم روح شخصی است که مائل برسیدن بآن کمال است ، مانند کمال علم ، محبت علم و دانش محبت روحانی است ، و محبت مال و جمال و شخصیت ، محبت نفسانی است ، آن محبتی که

در عرفان مثبت نقشه اساسی دارد محبت روحانی است ، زیرا طرف محبت و یا محبوب در عرفان مثبت ، آن خدای کامل مطلق است که هیچ گونه نقصی در باره او راه ندارد و باصطلاح حکماء کمالی است فوق التمام و تمامی است فوق الکیمال و موضوع محبت های نفسانی همیشه رو بفرنا است در صورتیکه موضوع محبت روحانی جاودانی است اگر میخواهی محبت بورزی :

هر صورت دلکش که تراوی نمود

خواهد فلکش ز دور چشم تور بود

رو دل بکسی نه که در اطوار وجود

بوده است همیشه با تو و خواهد بود

محبت های روحانی در نظر آنها که مبتلا بمحبت و عشق های نفسانی- اند آهنگ غیر موزونی است و بالعکس محبت های نفسانی در نظر روحانیان مانند تعشق مرغ در قفس افتاده است که بر خننه ها و شکاف های آن نفس ابراز میکند بیچاره غفلت دارد از اینکه : « رخنه های قفس رخنه رهایی نیست . » لذا صحبت از محبت روحانی در نزد تبہکاران یکنوع ستمی است ، ای محبت روحانی .

مدح توحیف است بازندانیان گویم اندر محفل روحانیان

محبت نفسانی به پیروی از تغییرات موضوع خود رو بتغیر است اگر رو بکمال هم برود بناچار روزی باید از آن موضوع دل بکند ، اما محبت روحانی موقعیکه با قوانین عقلی و قلبی شروع میشود رو بکمال لایتناها است ، اگر توجه روح بموضوع محبت روحانی است بالاخره

خواهد گفت : خدا یا

از گل آدم شنیدم بوی تو راهها پیموده ام تا کموی تو

درزه تو هر چه دادم زان تست مانده جان باقی و آنهم جان تست

و اگر روح دستخوش محبت نفسانی است بالاخره خواهد گفت

ای فلک :

یک چند بکود کی با استاد شدیم یک چند با ستادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم

آنکه شربت عرفان مثبت چشیده و محبت جاودانی پیدا کرد از

آمدن و رفتن خیلی خوشحال است زیرا او میگوید :

حباب وار برای زیارت رخ او سری کشیم و نگاهی کنیم و آب شوییم

حتماً آن دیگری اگر هم بزبان نیاورد در قلب خود معنای ذیل

را بزیر خاک خواهد برد :

هر کس آمد درغم آباد جهان چون گردباد

روز گاری خاک خورد آخر بهم پیچید و رفت

این بود معنای محبت در عرفان مثبت که اولین نشانه آن پیروی

از خواسته های محبوب ازلی و ابدی است ، در عرفان مثبت لاجول و

قوة الابله باید از ته دل گفته شود . این لاجول و لاقوة الله بالله گوینده آن :

پیرو امر و نهی خدائی میکند تا بالاخره با وجود خود معنای او را نشان میدهد

یعنی نماز را که ادا کرد گفت الله اکبر تا بغلطیدن در خون خود در خان

محراب عبادت باید آماده شود در عرفان مثبت جمله لاجول و لاقوة

من چنان کردم ( در غیر افعال اختیاریه که مدار تکلیف است ) پوچ و بیمعنی است زیرا میداند که :

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را هر گز نتوان دید جمال احدی را  
 عارف مثبت « عقل را زنده گردانیده و نفس رامی کشد موقعیکه  
 این ریاضت را انجام داد حقائق بزرگ را مانند موی باریک احساس  
 میکند ، در این حال روشنائی لطیفی در قلب او ایجاد میشود ، و با  
 آن روشنائی راه مستقیم خود را درمی یابد ، درهای متعددی آن شخص  
 را بدر سلم و صفا رسانید و بمنزله جاودانی میرساند ، پاهای روح او  
 با آرامش جسمی لغزش پیدا نمی کند و بالاخره در قرار گاه امن و  
 راحت در نتیجه کا رقلب و رهبری او اقامت میکند . » (۱)

« ای ابو ذر اکنون که این مردم بجهت ترس از دنیای خود از  
 اجتماع بیرونت میکنند مبدا با غیر از خدای ودود با کسی انسی بگیری  
 و بغیر از باطل از چیزی وحشت کنی . » (۲)

خاتمه این مبحث را جملائی قرار دادیم که از شاهکارهای عرفان  
 مثبت است . و با این جملات فرزند گرامی امیر المؤمنین حسین بن

(۱) نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۲۹ - قدا حیی عقله و امانت نفسه حتی دق  
 جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق ، فابان له الطریق و تدافعته  
 الابواب الی باب السلامة و دار الاقامة و ثبتت رجلاه بطمانینه بدنه فی قرار  
 الامن و الراحة : بها استعمل قلبه و ارضی به .

(۲) نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۷ - یا باذر . . . لا یونسک إلا الحق

ولا یوحشک إلا الباطل

علی عليه السلام در روز مبارك عرفه خدای خود را نیایش کرده است :  
ای خدای من آیا جز ترا چنان ظهوری هست که بتواند ترا  
ظاهر کند . . . . .

ای خدای من ، من که در حال بی نیازی نیازمندم چگونه در حال  
نیازمندی بی نیاز خواهم شد ، ای خدای من ؛ من که در حال دانائی  
نا دانم چگونه دانا خواهم شد در حال فلذانی ام ، ای خدای من ،  
اختلاف تدبیر و سرعت جریان قضا ، و قدر تو ، عرفاء تو را از اطمینان  
بقضاء خوشی و نا امیدی از نا گواری جلو گیری کرده است .

ای خدای من ، آنچه که من دارم و از من سر میزند سزاوار ناچیزی  
من است ؛ و آنچه که تو داری و از تو صادر میگردد سزاوار کرم و  
بزرگی تست .

ای خدای من ، پیش از وجود ناتوان من خود را با لطف و مهربانی  
معرفی فرموده ای چگونه لطف و محبت خود را از من باز خواهی داشت  
پس از ناتوانی من . سازمان علوم انسانی

ای خدای من ، اگر خوبی ما و نیکو کاری ها از من آشکار شود  
از فضل تست و منت تو بگردن من است و اگر بدی ها از من سر بزند ،  
از من است ، و مطابق داد گیری تست ؛ و تو بر من غالب هستی ، ای خدای  
من ، چگونه مرا بخود و امید گذاری در حالیکه خودت مرا عهده داری  
و چگونه ناتوان میگردم در صورتیکه تو بمن کمک میکنی ، چگونه  
نا امید شوم در حالیکه تو بمن مهربانی ،

اینست که من با نیازمندی خود بر تو وسیله جوئی میکنم ،



چگونه با چیزی توسل بجویم که بتو نخواهد رسید چگونه شکایت حال را بمقام شامخ تو اظهار کنم؟ تو خودت میدانی، و یا چگونه حال را به پیشگاه اقدس تو اظهار کنم در صورتیکه چگونگی حال از تو بطرف تو بروز نموده است، یا چگونه آرزوهای مرا بر میگردانی در صورتیکه آرزوهای من بمقام شامخ (مانند مهمان نیازمند) وارد شده است؛ یا چگونه احوال مرا نیکو نخواهی داشت با اینکه استقامت احوال با تست.

ای خدای من، باین نادانی من چقدر مهربانی، و بازشتی کردار من چقدر بخشاینده ای ای خدای من، شگفت از دوری من از تو، و نزدیکی تو بمن.

با این مهربانی تو چیست آنچه مرا از تو محجوب نموده است (دور نموده است)

ای خدای من، از اختلاف آثار و تبدل حوادث می فهمم که مقصودت اینست که خودت را در تمامی اشیا و در تمامی حالات بمن معرفی کنی، تا بلکه در هیچ چیزی و هیچ وقتی از تو غافل نگردم، ای خدای من، هر وقتی که ناچیزی ام لالم میکند کرامت تو مرا گویا میکند.

و هر موقعی که اوصاف پستم ناامیدم میکند؛ بایاد بزرگواری تو بطمع می افتم،

ای خدای من، آن کسیکه نیکی های او بدی ها است، چگونه بدی های او زشت نخواهد شد.

ای خدای من ، آن کسیکه حقائق او ادعاهای پادر هوایی است  
 چگونه ادعاهای او پا درهوا نخواهد گشت ،  
 ای خدای من ، حکم قطعی و اراده پیروز تو بهیچ گوینده ای مجال  
 گفتگو و بهیچ صاحب حالی مجال حال نگذاشته است .  
 ای خدای من ، بسا فرمانبری که انجام دادم و حالتی که استوار  
 کردم (بگمان خود) سپس اطمینان بچنین فرمانبری و حالت را داد گری  
 تو نا بود و احسان تو بر خودم بر گرداند .  
 ای خدای من ؛ تو خود میدانی : اگر چه پرستش من دائمی و  
 قطعی نبوده است ولی محبت و قصد من به پرستش تو دائمی بوده است .

